

پاره‌ای از عوامل تکوین ساختار اقتدار در حکومت سامانیان

دکتر صالح پرکاری

عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم

چکیده:

سامانیان رسماً در سال ۲۷۹ هجری در نواحی شمال شرقی ایران حکومت را به دست گرفتند. سوال اصلی در این تحقیق این است که از نظر سیاسی، نظامی و اجتماعی چه عواملی موجب تشکیل حکومت سامانیان گردید؟ در بررسی زمینه‌های اجتماعی پیدایش حکومت سامانیان، دهقانان به عنوان یکی از عوامل موثر در شکل‌گیری حکومت سامانی چهره می‌نمایند. حال، سوال دیگر این است که دهقانان به چه علت - و چگونه - سامانیان را از میان خود برای حکومت برکشیدند؟ پس از تأسیس حکومت سامانیان، دهقانان در ساختار اقتدار حکومت سامانی از چه جایگاهی برخوردار شدند؟

حکومت سامانیان در ایران یکباره به ظهور نرسید، بلکه به تدریج و بر اثر عوامل متعدد تشکیل گردید. پیش از این که سامانیان رسماً حکومت مستقل خود را آغاز کنند، بیشتر از یک و نیم قرن حکومت بر ولایات مختلف را تجربه کرده بودند. سابقه تاریخی حکومت بر ولایات مختلف، رضایت نسبی مردم و اعتبار و منزلت اجتماعی آنان به عنوان دهقانان شایسته اعتماد و همچنین تأیید خلفا از آنان، مشروعیت لازم را برای دستیابی به حکومت همراه با اقتدار برای خاندان سامانی فراهم ساخت. زمینه‌های سیاسی، نظامی و اجتماعی در صفحات شمال شرقی ایران در نیمه دوم قرن سوم هجری نیز بدین امر یاری رساند. اوضاع ناآرام و پریشان این نواحی پس از سقوط طاهریان و تهدیداتی که از جانب امرای نظامی و صفاریان وجود داشت، امنیت و آرامش مردم و همچنین

موقعیت و منافع دهقانان را به خطر انداخته بودند. دهقانان برای حفظ موقعیت خود و یافتن مقام و شأن و منزلتی برتر به تکاپو افتادند و پس از به حکومت نشانیدن خاندان سامانی در ارکان ساختار حکومتی آنان راه یافتند.

واژگان کلیدی: سامانیان، اقتدار، بحران، خلافت اموی، خلافت عباسی، دهقانان، ساسانیان، طاهریان، مشروعیت، صفاریان، ماوراءالنهر.



سابقه تاریخی

نقل مشهور درباره «سامان» این است که نام روستایی در نزدیکی سمرقند (مقدسی، ج ۲، ص ۴۹۴) و یا بلخ (اصفهانی، ص ۲۱۲) بوده است که صاحب یا مالک و یا رئیس آن را «سامان خدای» می خواندند. به روایت ابوبکر محمد نرشخی «سامان خدای»، بدان سبب خوانند که دیهی بنا کرده است و آن را «سامان» نام کرده است. (نرشخی، ص ۸۱) لیکن هیچ یک از مورخان و جغرافیدانان متقدم، اشاره صریحی به محل دقیق این روستا و یا قریه نکرده اند. در صورت وجود چنین روستایی، در نزدیکی سمرقند و یا بلخ، معلوم نیست به چه علت این روستا در عصر سامانیان از آبادانی و شهرت بیشتر برخوردار نگردید.

به گزارش نرشخی «سامان خدای» در پی مشکلاتی که در بلخ پیدا نمود، به نزد حاکم اموی خراسان به مرو رفت و اسلام آورد. حاکم خراسانی وی را مورد حمایت قرار داده «و بلخ را باز به وی داد.» (نرشخی، ص ۸۱) حاکم خراسان، در این زمان اسدبن عبدالله قسری بود. درباره تاریخ این واقعه و جزئیات آن هیچ اطلاعی در دست نیست. اسدبن عبدالله قسری دوبار به حکومت خراسان منصوب شد، یکبار در سال ۱۰۶ هجری و در ابتدای خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هجری) به مدت سه سال و بار دیگر در سال ۱۱۶ هجری به مدت چهار سال. (گردیزی، صص ۲۵۵ و ۲۵۸) این نکته شایان توجه است که به غیر از

نرشخی هیچ منبع دیگری درباره حکومت سامان بر «بلخ» سخن نرانده است. احتمالاً منظور نرشخی از عبارت: «و بلخ را باز به وی داد» حکومت بر «بلخ» نبوده است. به نظر می‌رسد که «سامان خدایه» ریاست و یا حکومت بر یک روستا و قریه‌ای را در بلخ بر عهده داشته است. ضمن این که اگر او بر بلخ، یکی از چهار شهر بزرگ خراسان (اربع خراسان)، حکم می‌راند، از شهرت بیشتری نظیر حکمرانان شهرهای نیشابور، هرات و مرو برخوردار می‌گردید و دیگر با عنوان «سامان خدایه» خوانده نمی‌شد؛ زیرا که این عنوان بر فرمانروایی بر یک روستا حکایت دارد. به هر صورت سامان خدایه به خاطر مهر و عطف و عنایت و حمایتی که از سوی حاکم اموی خراسان دید، پسر خود را - که احتمالاً در زمان حکمرانی اسدبن عبدالله قسری به دنیا آمده بود - هم‌نام با نام حاکم خراسان، «اسد» نامید. (نرشخی، ص ۸۲)

پس از این که عباسیان خلافت را به دست گرفتند، فرزند سامان - به نام اسد - بدیشان پیوست. (فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۲۱۷) درباره اسدبن سامان و کیفیت حال او در منابع موجود اطلاعاتی یافت نمی‌شود. در سال ۱۹۱ هجری به علت عدم کفایت و بی‌تدبیری علی بن عیسی بن ماهان، حاکم عباسی خراسان، علاوه بر این که اوضاع سیاسی و اجتماعی خراسان آشفته گشت، در سیستان و ماوراءالنهر که تحت حاکمیت وی قرار داشت، شورش خوارج از یک سو و شورش رافع بن لیث از سوی دیگر، حکومت خراسان را با بحران مواجه ساخت. هارون رشید، خلیفه عباسی، به ناچار، مأمون فرزند خود را به حکومت این نواحی منصوب کرد و خود نیز در پی او به سوی خراسان عزیمت نمود، ولی در میان راه در توس به علت بیماری در سال ۱۹۳ هجری درگذشت. (طبری، ج ۸، ص ۴-۲۴۳) مأمون در ابتدای حکومت خویش در خراسان، علاوه بر فائق آمدن بر اوضاع بحرانی آن منطقه، می‌بایستی بر مشکلاتی که در اثر اختلاف با امین، جانشین هارون - که صورت جدی یافته بود - (مسعودی، ج ۳، ص ۹۰-۲۸۹) نیز

غلبه می‌نمود. مأمون با وجودی که نسبت به اوضاع و احوال منطقه خراسان آشنایی نداشت، با تیزهوشی و درایتی که ذاتی او بود، خیلی زود توانست نخبگان کارآمد منطقه را شناسائی کرده و از آن‌ها بهره جوید. فضل بن سهل و طاهر بن حسین به وی در غلبه بر این اوضاع بحرانی خدمات بزرگی نمودند. شخصیت‌های دیگری که مورد توجه مأمون قرار گرفتند، فرزندان «اسد» به نام‌های نوح، احمد، یحیی و الیاس بودند. (نرشخی، ص ۱۰۵) اگر برای تاریخ تولد اسد حداکثر سال ۱۲۰ هجری را قائل شویم، در این صورت می‌توان برای فرزندان او به هنگام ورود مأمون به خراسان، حداقل، سنی حدود چهل سال را در نظر گرفت.

مأمون در اواخر سال ۲۰۳ هجری خراسان را به سوی بغداد ترک کرد. او یکی از بزرگان امرای نظامی خود به نام غسان بن عباد را به جای خویش در خراسان باقی گذاشت و از او خواست که از هر یک از فرزندان اسد برای حکومت بر نواحی مختلف بهره گیرد. (نرشخی، ص ۱۰۵) وی حکومت سمرقند را به نوح، حکومت فرغانه را به احمد و حکومت چاچ (تاشکند امروزی) و اشروسنه را به یحیی و حکومت هرات را در اختیار الیاس بن اسد قرار داد. از آن جایی که غسان بن عباد روحیه نظامی داشت و کمتر از روی تدبیر و سیاست عمل می‌کرد به گونه‌ای که تجربه حکومت کوتاه مدت او در خراسان این امر را به اثبات رساند، چنین می‌توان احتمال داد که مأمون، خود، بیش از رفتن به بغداد، منطقه حکمرانی هر یک از فرزندان اسد را تعیین کرده بود و از غسان خواسته بود که آن را عملی سازد. به هر حال مأمون پس از ترک خراسان غسان بن عباد را به جای خود در رأس ساختار سیاسی و حکومتی بر ساخته خود در خراسان و ماوراءالنهر منصوب نمود و پس از یک سال چون غسان بن عباد ضعیف عمل کرده بود، طاهر بن حسین را به جای او در رأس همان ساختار قرار داد. (طبری، ج ۸ ص ۵۷۹؛ گردیزی، ص ۳۲۲ و نرشخی، ص ۱۰۵) بنا به گزارش حمزه اصفهانی، نوح

بن اسد همراه با مأمون به عراق رفت و سال‌ها ملازم دربار او بود. (اصفهانی، ص ۲۱۲) طبری در وقایع سال ۲۲۵ هجری نیز از نوح بن اسد - که در این زمان وی بیش از هفتاد سال عمر داشت - یاد کرده است. (طبری، ج ۹، ص ۷-۱۰۶)

دهقانان و سامانیان

خاندان سامانی پیش از این که در ساختار قدرت سیاسی والیان خلفا در خراسان قرار گیرند، از دهقانان منطقه خراسان و یا ماوراءالنهر محسوب می‌شدند. (فرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۶۰ و ۷۱) دهقانان در قرون نخستین اسلامی یکی از مهمترین قشرهای جامعه ایرانی بودند که ریشه در دوره ساسانی داشتند. دهقانان از وابستگان سیاسی و یا از اجزاء حکومت ساسانیان به شمار نمی‌رفتند و از نظر اقتصادی نیز از ثروت هنگفتی که از اجحاف نسبت به مردم به دست آمده باشد، بهره‌مند نبودند. دهقانان غالباً اراضی مزروعی نه‌چندان وسیعی را از گذشتگان خود به ارث می‌بردند و با کفایت و شایستگی، آن‌ها را اداره می‌نمودند. زندگانی شرافتمندانه و دلسوزی نسبت به احوال مردم، این قشر را از پایگاه و منزلت اجتماعی نسبتاً والا و در عین حال محترمانه‌ای برخوردار ساخته بود. آن‌ها به کار کشاورزی اشتغال می‌ورزیدند و معمولاً به عنوان کشاورزان نمونه منطقه خود شناخته شده بودند. دهقانان، باسواد اندک خود، هم آگاهی خوبی از وضعیت اجتماعی و موقعیت افراد در منطقه خود داشتند و هم از اوضاع عمومی و اجتماعی و سیاسی روزگار خود مطلع بودند. (کریستن سن، ص ۲۳۸) آنان در عصر ساسانیان به لحاظ اطلاع دقیقی که از میزان دارایی و املاک زارعان و بزرگ مالکان منطقه خویش داشتند، دولت را در اخذ مالیات به نحو شایسته‌ای یاری می‌رساندند. (کریستن سن، ص ۱۳۳)

پس از سقوط حکومت ساسانیان و ورود اعراب مسلمان به ایران، نه تنها موقعیت دهقانان تنزل نیافت، بلکه بر اعتبار و نفوذ آن‌ها افزوده گشت. دهقانان به

لحاظ برخورداری از پیشینه تاریخی شرافتمندانه و داشتن روابط و مناسبات نزدیک با قشرهای مختلف اجتماعی، مورد اعتماد مردم مناطق خویش بودند و آن‌ها را نمایندگی می‌کردند. نقش آنان در مناطق خویش و در ارتباط با حکومت‌های وقت آن چنان موثر بود که حکمرانان اموی و عباسی پس از مدتی دریافتند که علیرغم اعمال خشونت در اخذ مالیات نمی‌توانند عایدات خود را به میزانی برسانند که حکومت ساسانی رسانده بود، بنابراین به ناچار از دهقانان و نقش دیرینه آنان در جمع‌آوری مالیات بهره گرفتند. (کریستن سن، ص ۱۲۳)

در قرون اولیه اسلامی، دهقانان خراسان و ماوراءالنهر موقعیت نسبتاً متفاوتی با دهقانان مناطق دیگر ایران پیدا کردند. آنان در این دوره به تدریج از قدرت و نفوذ و اعتبار بیشتری در میان مردم برخوردار گردیدند. این امر بدان علت بود که در هنگامه سقوط حکومت ساسانیان و قبل از تحکیم حکومت اعراب مسلمان در ایران سران محلی و برخی از امرای ساسانی برای کسب قدرت و تشکیل حکومت در این مناطق که به دور از مرکز خلافت بود، به تکاپو افتادند. رقابت وجدال میان آن‌ها از یک سو، و تهاجمات اقوام ترک پس از درهم شکسته شدن سد دفاعی قوی حکومت ساسانی برای ورود به این مناطق از سوی دیگر، و نیز مقابله عمال خلفا با هر یک از آنان، تا مدتی فضای سیاسی و اجتماعی را آشفته و تیره ساخته بود. در چنین شرایطی که امنیت مردم به شدت به مخاطره افتاده بود، دهقانان به عنوان تنها عنصر مورد اعتماد و اطمینان، مورد توجه مردم قرار گرفتند. مردم به آن‌ها رجوع می‌کردند و از آنان راه چاره می‌جستند.

دهقانان با تکیه بر حمایت‌های مردمی برای مقاومت در برابر تهاجمات پراکنده، نیروی نظامی فراهم کرده و به ساختن قلعه و یا پادگان پرداختند. مردم این مناطق نیز برای حفظ امنیت خود، به ناچار، دهقانان را یاری می‌رساندند و برای تقویت آنان در برابر مهاجمین کوشش می‌کردند و حفاظت از منافع خود را در گرو وجود دهقانان مقتدر محلی می‌دیدند. مردم، این قشر بومی و محلی را -

که با ایشان دارای مشترکات فرهنگی و سیاسی و اقتصادی بود - بر بیگانگان و امرای نظامی غیرمحلی ترجیح می‌دادند. از این رو، به تدریج دهقانان خراسان و ماوراءالنهر با دهقانان مناطق دیگر دو تفاوت عمده پیدا کردند: نخست اینکه آن‌ها عموماً نسبت به دهقانان دیگر، هم اراضی وسیعتری در اختیار داشتند و هم اینکه از امکانات مالی بهتری بهره‌مند بودند؛ دیگر این که آن‌ها برخلاف دهقانان دیگر با حمایت مردم، نیروی نظامی هرچند محدود، ولی نسبتاً ثابتی را تشکیل دادند و قلعه‌ها و پادگان‌هایی را برای استقرار این نیروها بنا کردند. نرشخی از وجود هفتصد کوشک (قلعه کوچک) در بیرون شهر بخارا در اواخر قرن اول هجری گزارش می‌دهد. (نرشخی، ص ۴۲) این گزارش نرشخی از سوی ریچارد فرای با توجه به حفاری‌های انجام گرفته در اطراف شهر بخارا مورد تایید قرار گرفته است. فرای می‌نویسد که تعداد بی‌شماری از تپه‌ها در دشت‌های بیرون شهر بخارا وجود دارد که زمانی کوشک دهاقین بوده است. (نرشخی، ص ۲۲۱)^(۱)

همان‌طور که در دوره ساسانیان قصبه یا شهری که در مرکز چند قریه قرار می‌گرفت «در تحت حکومت یک نفر شهریک بود و این شهریک را از میان دهقانان اختیار می‌نمودند» (کریستن سن، ص ۴۳۸)، در اوایل دوره اسلامی نیز در مناطق مختلف خراسان و ماوراءالنهر برخی از دهقانان نسبت به دیگر دهقانان از موقعیت برتری برخوردار بودند و دهقانان دیگر را راهبری و یا فرماندهی می‌کردند. (گردیزی، صص ۳۰-۲۲۸) به نظر می‌رسد که «سامانیان» در نواحی بلخ در یک چنین موقعیتی به سر می‌بردند. لیکن این خاندان ایرانی در اوایل دوره اسلامی و عصر امویان نتوانست رشد قابل ملاحظه‌ای داشته باشد. در عصر عباسیان تا زمان ورود مأمون نیز این خاندان از شهرت چندانی برخوردار نبود. مأمون در حکومت خویش بر خراسان و رقابت و خصومت با امین، نیازمند شناسائی نخبگان کارآمد و باکفایت محلی بود؛ از این رو از همان ابتدای ورود به خراسان از اسد بن سامان (مستوفی، ص ۳۷۷) و همچنین از فرزندان او برای دفع

شورش رافع بن لیث و اداره منطقه بهره گرفت. (نرشخی، ص ۱۰۵) مأمون بدین ترتیب هم تجربیات آن‌ها را در انجام کارهای سیاسی به خدمت درآورد و هم حمایت مردم تحت امر آنان را به سوی خود جلب نمود.

تکوبین ساختار مستقل از حکومت طاهریان

چنان که گفته شد افراد خاندان سامانی خیلی پیش‌تر از طاهریان به مناصب حکومتی و اداره ولایات دست یافتند. از آن جایی که طاهریان از نخبگان نظامی خراسان بودند و مأمون نیز برای سرکوبی شورش‌های خراسان و دفع توطئه‌های رقیب خود، امین، بدیشان نیاز داشت، آن‌ها خیلی سریع‌تر از سامانیان مدارج ترقی را طی کرده به عرصه‌های سیاسی مهمی - چون حکومت بر خراسان - دست یافتند. اما سامانیان به تدریج نفوذ خود را در عرصه‌های سیاسی گسترش می‌دادند. در زمان حکومت طاهریان (۲۰۵ - ۲۵۹ هـ)، این خاندان به خدمت آنان درآمدند و در اداره امور نواحی مختلف و حتی در امور نظامی تا سطح مقام فرماندهی سپاهیان با آنان مشارکت و همراهی نمودند. (خواندمیر، ج ۲، ص ۳۵۲) با ضعف و پریشانی حکومت طاهریان، حکومت‌های هریک از افراد خاندان سامانی در ایالات مختلف ماوراءالنهر، ادامه پیدا کرد. سامانیان به لحاظ پیشینه خدمات سیاسی و نظامی خود که به آنان در نزد دستگاه خلافت و مردم مشروعیت و اعتبار می‌بخشید و همچنین به عنوان جایگزین احتمالی طاهریان مورد توجه بیشتر قرار گرفتند.

پس از سقوط طاهریان، دهقانان به عنوان قشری که تا آن زمان وضعیت اجتماعی پایداری داشتند و برای اداره سرزمین‌های وسیعی از ماوراءالنهر تا خراسان، آموزش‌های سیاسی لازم و مناسب را از طریق تجربه کسب نموده بودند، می‌توانستند در امور سیاسی و سرنوشت آینده این مناطق سهم موثرتری را برعهده بگیرند. آنان عموماً برای حکمرانی بر این نواحی از استعداد و امکانات

و کفایت برخوردار بودند و برای رسیدن بدان تلاش می‌کردند. دهقانان پراکنده در این نواحی، برای دستیابی به حکومت فراگیر، حتی ممکن بود با یکدیگر - و یا همچنین با زمینداران - (لمتون، ص ۱۱۹) هم‌پیمان شوند. از زمانی که صفاریان در منازعه طولانی با امرای خراسان قدرت فائقه نظامی را در منطقه به دست گرفتند، در میان نیروهای محلی نیاز به اتحاد برای تشکیل یک حکومت فراگیر، بیشتر محسوب گردید. دهقانان در برابر پیشروی صفاریان - که نفوذ منطقه‌ای و موقعیت و منافع آنان و زمینداران را تهدید می‌کرد - به تدریج به یک نوع توافق و سازشی - احتمالاً نانوشته و غیرحضوری - برای تقویت خاندانی از میان خود، دست یافتند. آن‌ها راهبری خاندان سامانی را - که از دهقانان بودند - به لحاظ برخورداری از مشروعیت‌های یاد شده و حسن رفتار با ایشان، ترجیح می‌دادند، از این رو در تقویت سیاسی و نظامی آن‌ها کوشیدند تا متقابلاً از منافع آن نیز بهره‌مند گردند. (قرای، بخارا دستاورد قرون وسطی، ص ۷-۷۶؛ بار تولد، ج ۱، ص ۲۸۷)

قدرت نوظهور یعقوب در صفحات شرقی و جنوبی و سپس خراسان، از این حیث که نخستین حکومت استیلایی در شرق خلافت بود، نگرانی عمیقی را برای دستگاه خلافت ایجاد نموده بود. بنابراین با ورود یعقوب به نیشابور در سال ۲۵۹ هجری و اشغال قلمرو طاهریان در خراسان، معتمد، خلیفه عباسی، به فکر بهره‌گیری بیشتر از خاندان سامانی در صفحات شمال شرقی ایران افتاد. در این زمان نصر بن احمد بن اسد سامانی از سمرقند حکومت نسبتاً ضعیفی را همراه با دیگر اعضای خاندان خویش بر قسمت اعظم ماوراءالنهر اعمال می‌نمود. این حکومت در برابر هجوم احتمالی یعقوب به آن خطه بسیار شکننده بود. معتمد هم به منظور تقویت حکومت نصر در ماوراءالنهر و هم برای اعلام مخالفت با تجاوز احتمالی یعقوب به آن دیار، از اشتغال یعقوب در طبرستان (سال ۲۶۰ هجری) بهره گرفت (ابن اسفندیار، ص ۲۴۵) و در پی ایجاد قدرتی رقیب و همچنین سدی

استوار در برابر پیشروی‌های یعقوب در شمال شرقی ایران، بلافاصله، منشور حکومت ماوراءالنهر را برای نصر بن احمد بن اسد سامانی کسب نمود. (نرشخی، ص ۱۰۹) افزون بر این، عباسیان با تشکیل حکومتی قوی توسط سامانیان در ماوراءالنهر، می‌توانستند از آن به عنوان تهدیدی دائمی در برابر صفاریان به ویژه به هنگام پیشروی آن‌ها به سوی عراق استفاده کنند؛ بدین صورت که اگر منازعاتی جدی میان صفاریان و عباسیان رخ می‌نمود، سامانیان به حمایت از عباسیان، می‌توانستند با گشودن جبهه‌ای در پشت جبهه صفاریان در منطقه خراسان، آنان را در معرض مخاطرات جدی قرار دهند.

خاندان سامانی در ماوراءالنهر برای تشکیل یک حکومت مقتدر، به گونه‌ای که بتواند در مناسبات قدرت در خراسان شرکت کند، به وقت بیشتری احتیاج داشت. گستره عظیم قدرت یعقوب و برتری او از لحاظ نیروی نظامی در قلمرو شرق خلافت، خلیفه عباسی را مجبور می‌کرد که از هر نیروی دیگری - از جمله از احمد بن عبدالله خجستانی - برای منازعه با صفاریان استفاده کند. پس از سقوط طاهریان و عزیمت یعقوب به سوی خوزستان، خراسان وضعی پریشان و نابسامان داشت. احمد بن عبدالله خجستانی یکی از امرای نظامی طاهریان، با طرح شعار حمایت از طاهریان، عمال یعقوب را از خراسان بیرون راند و خود برای کسب قدرت برتر در منطقه به اقدامات نظامی پرداخت. یکی از دغدغه‌های خاطر یعقوب به هنگام جنگ دیرالعاقول و پس از آن، مسائل خراسان بود و حتی عمرولیث نیز پس از یعقوب تا مدتی از جانب خراسان خاطری آسوده نداشت. احمد بن عبدالله خجستانی در پی کشمکش‌های متعدد با امرای مختلف منطقه و حمله به طبرستان و دفع تهاجم عمرولیث صفاری به خراسان، در راستای سیاست خلیفه عباسی فرصت خوبی را برای امیر نصر سامانی فراهم می‌کرد تا به دور از خطرات احتمالی صفاریان به تحکیم حکومت خود در ماوراءالنهر بپردازند. احمد بن عبدالله خجستانی به سبب ایجاد ناامنی و نارضایتی در مردم

خراسان و همچنین تلاش‌های بیهوده نظامی، سرانجام توسط غلامانش در سال ۲۶۸ هجری به قتل رسید. (زرین‌کوب، ج ۲، ص ۱۵) سپاهیان او یکی از یارانش را به نام رافع بن هرثمه، به سرداری خود برگزیدند. او هم نتوانست امنیت خراسان را تامین نماید و در پی نزاع با عمرولیث صفاری عاقبت در سال ۲۸۳ هجری به قتل رسید. (تاریخ سیستان، ص ۲۵۲)

منازعات میان سرداران خراسان گاهی بر اوضاع سیاسی و اجتماعی برخی از مناطق ماوراءالنهر نیز تاثیر می‌گذاشت. در سال ۲۶۰ هجری حسین بن طاهر طایی، یکی از امرای نظامی خوارزم، از نبود حکومت مقتدری در ماوراءالنهر استفاده کرده، با عده‌ای از یاران خوارزمی خود به بخارا حمله برد و آن شهر را چپاول نمود. پس از او، حسین بن محمد خوارجی - که از امرای صفاری بود - بر آن شهر دست یافته و خطبه به نام صفاریان خواند. (نرشخی، ص ۱۰۹) دست‌اندازی امرای خراسان و به ویژه یکی از امرای یعقوب لیث صفاری به شهر بخارا، علاوه بر این که این شهر را با خطرات سیاسی مواجه می‌ساخت - که از این نظر برای کل منطقه ماوراءالنهر تهدیدکننده بود - امنیت مردم و منافع اعیان و اشراف و زمینداران شهر بخارا و مناطق اطراف را نیز با خطر روبرو می‌ساخت. این امر، سرانجام، با تدبیر بزرگان این شهر به چاره‌ای اساسی انجامید؛ بدین گونه که بلافاصله بزرگان شهر تصمیم گرفتند تا به همراهی عالم روحانی آن شهر - به نام ابو عبدالله فقیه پسر خواجه ابو حفص کبیر - از نصر بن احمد سامانی تقاضا نمایند تا برای آن شهر حاکمی تعیین کند. نصر بن احمد در همان سال ۲۶۰ - یا احتمالاً سال بعد از آن - برادر خود، اسماعیل، را برای این منظور به آن شهر گسیل نمود. اسماعیل در بیرون شهر ایستاد تا اشراف و بزرگان آن شهر به استقبال وی رفتند. او با حمایت ایشان و استقبال مردم، وارد شهر بخارا شد. نصر و برادرش اسماعیل آرامشی نسبی در ماوراءالنهر به وجود آوردند؛ مردم خراسان نیز چنین آرامش و امنیتی را آرزو می‌کردند.

مراحل اولیه اقدامات سامانیان برای تثبیت و تحکیم موقعیت خویش در ماوراءالنهر با جدال‌ها و نبردهای بلاانقطاع امرای نظامی خراسان به ویژه رافع بن هرثمه و همچنین درگیری عمرولیت صفاری با آن‌ها مقارن گشته بود (تاریخ سیستان، ص ۴۹-۲۳۹ والاثر ج ۷، رویدادهای سال‌های ۲۶۰ تا ۲۸۷ هجری) و این امر فرصت مناسبی برای سامانیان به دست داد تا بتوانند به دور از آشوب‌های اجتماعی و سیاسی و نظامی به تقویت بنیان‌های حکومت خویش بپردازند. شروع حکومت سامانیان را باید از زمانی دانست که امیر اسماعیل پس از فوت برادرش در سال ۲۷۹ هجری به جای او به امارت ماوراءالنهر نشست. او شهر بخارا را به عنوان مرکز سیاسی و اداری خود برگزید. حمزه اصفهانی نیز در ذکر امیران سامانی نخست از امیر اسماعیل بن احمد بن اسد یاد کرده است (اصفهانی، ص ۲۱۲). امیر اسماعیل نخستین فرد از این خاندان بود که اساس یک قدرت متمرکز را از نظر ساختار حکومتی بنیان گذاشت. او ساختار نظامی و دیوانی منظم و مستحکمی را پی‌ریزی کرد که به مرور ایام برای حکومت سامانی نتایج مثبتی را به دنبال داشت. او به تهدیدات خراسان و ناآرامی‌های موجود در آن خاتمه بخشید و قلمرو وسیعی شامل ماوراءالنهر، خراسان، گرگان، طبرستان، قومس و ری را در اختیار گرفت. امیر اسماعیل سامانی را از این حیث که توانست با اقتدار یک حکومت فراگیر در منطقه به وجود بیاورد، به حق، می‌باید بنیان‌گذار حکومت سامانیان دانست. امیر اسماعیل سامانی که حکومت خود را رهین خدمات شایسته دهقانان می‌دانست از آن‌ها در ساختار حکومتی خویش بهره جست. وجود دهقانان از جنبه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی در تقویت بنیان‌های حکومتی سامانیان موثر بود. امیر اسماعیل برای اداره ولایات مختلف قلمرو خویش از دهقانان یاری گرفت. این امر، ضمن این که موجب رضایت خاطر دهقانان می‌شد، حمایت و پشتیبانی مردم نیز به سوی امیر اسماعیل جلب می‌گردید. دهقانان به لحاظ این که منطقه را خوب می‌شناختند و در

میان مردم نفوذ داشتند، در انجام کار دیرینه جمع‌آوری مالیات به گونه‌ای عمل می‌کردند که حکومت سامانی به خوبی از مواهب اقتصادی آن منتفع گردد. دهقانان با نیروی نظامی اندکی که در اختیار داشتند و با جمع‌آوری سپاه از مناطق مختلف، بنیة نظامی حکومت سامانیان را تقویت می‌کردند. آن‌ها حتی به فرماندهی سپاهیان نیز نائل گشتند.

نتیجه‌گیری

سامانیان پیش از این که در ساختار قدرت سیاسی والیان خلفا در خراسان قرار گیرند، از دهقانان منطقه خراسان و یا ماوراءالنهر محسوب می‌شدند. دهقانان این منطقه با تکیه بر حمایت‌های مردمی، برای مقاومت در برابر تهاجمات پراکنده، نیروی نظامی فراهم کرده از امکانات اقتصادی نسبتاً خوبی بهره‌مند گردیدند و از این نظر نسبت به دهقانان مناطق دیگر ایران موقعیت برتری یافتند. سامان خدای بزرگ، نیای خاندان سامانی در دوران اموی، اسلام آورد، ولیکن نوادگان وی در عصر عباسیان و به ویژه از زمان مأمون وارد ساختار قدرت عباسیان شده و در دوره طاهریان نیز با آنان در اداره امور مشارکت نمودند ولی با ضعف و پریشانی حکومت طاهریان، خاندان سامانی در ماوراءالنهر، اقتدار بیشتری کسب کردند و به لحاظ پیشینه خدمات خود به عنوان جایگزین طاهریان مورد توجه بیشتر دستگاه خلافت قرار گرفتند.

قدرت نوظهور یعقوب لیث صفاری در صفحات شرقی و جنوبی - و سپس خراسان - از حیث این که نخستین حکومت استیلائی در شرق خلافت بود، نگرانی عمیقی را برای دستگاه خلافت فراهم ساخته بود. سرانجام خلیفه در پی ایجاد سدّی استوار در برابر پیشروی‌های یعقوب در شمال شرقی ایران، بلافاصله منشور حکومت ماوراءالنهر را برای خاندان سامانی صادر نمود. افزون بر این، عباسیان با تشکیل حکومتی قوی، توسط سامانیان در ماوراءالنهر،

می‌توانستند از آنان به عنوان تهدیدی در برابر پیشروی صفاریان به سوی عراق و یا گشودن جبهه‌ای در پشت جبهه صفاریان - به هنگام منازعات احتمالی آنان با خویش - بهره گیرند. دهقانان نیز در برابر پیشروی صفاریان در منطقه - که منافع و موقعیت آنان را تهدید می‌نمود - حکومت سامانیان را - که از میان این قشر بود - بر حکومت صفاریان ترجیح می‌دادند؛ از این رو در تقویت خاندان سامانی کوشیدند و متقابلاً از منافع آن نیز بهره‌مند گردیدند. افزون بر موارد یاد شده، منازعات امرای خراسان با یکدیگر، از جمله احمد بن عبدالله خجستانی - که مورد حمایت خلیفه عباسی بود - به سامانیان فرصت داد تا به دور از این ماجراجویی‌ها به ساماندهی و تقویت بنیان‌های حکومتی خویش بپردازند.

توضیحات:

۱- این قسمت از حواشی و تعلیقات مدرس رضوی که بر تاریخ بخارای نرشخی انجام داده، منقول افتاد.

منابع و مأخذ:

ابن اسفندیار، محمد بن حسن. تاریخ طبرستان. تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات پدیده «خاور»،

۱۳۶۶، ج ۲.

الاثیر، عزالدین علی. الکامل فی التاریخ. ج ۷. بیروت: دار صادر، ۱۳۹۹ هـ.ق.

اصفهانی، حمزه. تاریخ پیامبران و شاهان (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء). ترجمه جعفر شعار.

تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷، ج ۲.

بار تولد، و. ترکمنستان نامه، ج ۱. ترجمه کریم کشاورز. تهران: موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶، ج ۲.

تاریخ سیستان. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: انتشارات کلاله خاور، ۱۳۶۹.

خواند میر (غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی). حبیب‌السییر. به کوشش دبیر سیاقی. تهران: انتشارات

کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳، ج ۲.

پارهای از عوامل تکوین ساختار اقتدار در حکومت سامانیان ۱۴۳

زرین کوب، عبدالحسین. تاریخ مردم ایران از پایان ساسانیان تا پایان آل بویه، ج ۲. تهران: انتشارات

امیرکبیر، ۱۳۶۷.

طبری، محمدبن جریر. تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک). تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. قاهره:

دارالمعارف، [بی تا]، ج ۴.

فرای رن. بخارا دستاورد قرون وسطی. ترجمه محمود محمودی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی،

۱۳۶۵، ج ۲.

عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. تهران: انتشارات سروش، ۱۳۶۴، ج ۲.

کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات امیرکبیر،

۱۳۶۷، ج ۵.

گردیزی، عبدالحی. تاریخ گردیزی (زین الاخبار) تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: انتشارات دنیای

کتاب، ۱۳۶۴.

لمتون، ا.ک.س. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲.

مستوفی، حمداله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۲، ج ۲.

مسعودی، علی بن حسین. مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳. قم: دارالهجرة، ۱۳۶۳، ج ۲.

مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ج ۲. ترجمه علی نقی منزوی.

تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

نرشخی، ابوبکر محمدبن جعفر. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمدبن محمدبن نصر قباوی. تلخیص

محمدبن زفر بن عمر. تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۳، ج ۲.